

دولتی توی ایشری حقوق مؤسسه  
موسسه جامعه مدنی و حقوق بشر  
Civil Society & Human Rights  
Network (CSHRN)

# بخش

- انگاره در ویرایش، کوتاه سازی، رد و پذیرش نوشته ها، دست باز دارد.  
- نوشته ها روشن گر آرای نویسندگان آنها است.

## بزرگ آرای:

جواد احزری (مرکز گرافیک کلک)  
۰۷۹۵۰۷۰۷۵۰

چاپ خانه: مولانای بلخی ۰۷۸۶۵۳۵۳۵۳  
نشانی: کارته سه، جاده روبه روی لیسه حبیبیه، نرسیده به  
ناحیه ششم شهرداری

## نمایندگی های ساحه یی شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر افغانستان:

- مزار شریف، جاده شهید مسعود، جنب پشتی بانک،  
مجتمع تجارتي برات، طبقه پنجم، اتاق ۱۰۱، شماره تماس:  
۰۷۷۴۵۱۱۰۰۵
- بامیان، مصطفی پلازا، طبقه دوم، شماره تماس: ۰۷۷۹۴۹۳۱۷۱
- جلال آباد، شرق پلازا، طبقه سوم، روبه روی اداره ترافیک،  
شماره تماس: ۰۷۰۰۶۲۰۹۷۶
- هرات، جاده مخابرات، روبه روی دروازه شرقی ریاست  
مخابرات، داخل کوچه، دروازه دوم، منزل سوم، شماره  
تماس: ۰۷۰۰۴۰۲۲۶۱
- خوست، تپه خواجه متون بابا، سرک چهل متره

# انگاره

سال نهم، دور سوم، شماره پنجم  
تابستان ۱۳۹۲ هجری قمری

مدیر مسؤول:

فہیم رسا

شماره های تماس:

۰۷۷۳۴۵۶۶۹۰

۰۷۹۹۳۵۳۴۸۱

رایانامه:

fahimrasa@gmail.com

nn\_cshrn@yahoo.com

وبسایت:

www.cshrn.af



گوهری به نام قسیم افگر/ ۵۱  
 لنډی د بنځو پنځوونه/ ۵۴  
 در جست و میوی گویش و ران  
 مغولی افغانستان/ ۵۶

ابن سینا:

پیشرفت غربی، زوال شرقی/ ۶۰  
 بنیادگرایی دینی از دیدگاه  
 روابط بین الملل/ ۶۸  
 دیدار با سارتر/ ۷۳  
 اول مدرنیسم،  
 بعدیست مدرنیسم!/ ۷۷

طالب، د ژور و هم او  
 شدید و حشت گدوله/ ۸۱

جامعه مدنی در نبود بستر مناسب  
 سیاسی/ ۳

به سوی مردم سالاری در کشورهای  
 درحال توسعه/ ۱۴

جامعه مدنی

و افسون زدایی پدرسالاری سیاسی/ ۱۱

استراتژی در نهادهای مدنی/ ۲۶

طرح کلامی و طرح عملی/ ۳۴

جامعه مدنی بالمپن ولات جامعه

مدنی نمی شود/ ۳۶

روشن فکری در بستر بیماری/ ۳۸

لکنت زبان تفکر/ ۳۹

رنج تمام صداهاى ففه شده/ ۴۱

روشن فکر افغانستانی/ ۴۴

قسیم افگر و فاکستر روزگار/ ۴۸



## گفت و گوی دکتر سید حسن اخلاق با یگانه شایگان

هرچند این گفت و گو حدود نُه سال پیش صورت گرفته و شش سال از مرگ خانم دکتر یگانه شایگان می‌گذرد، اما او هنوز برای من زنده است. آن استاد فرزانه را به یاد می‌آورم؛ کتاب‌خانه شخصی او را با انبوهی از کتاب‌های فلسفی که هر کدام را با شوقی فراوان نشان می‌داد. مرا به شوهرش دکتر لامیر معرفی کرد و گفت که چه‌گونه شوق فلسفی، آن دو را به هم پیوند داد. چندی پیش که به هاروارد رفتم، یادش برایم کاملاً تازه شد؛ تصویر جشن فارغ‌التحصیلی‌اش را به یاد آوردم و آرام بر روحش درود فرستادم. خوب به یاد دارم که روزی به منزلش زنگ زدم تا احوال استاد را بجویم و دکتر لامیر، پشت تلفن با همان صراحت اروپایی‌اش، بدون هیچ پیش‌زمینه‌یی، خبر مرگ استاد را داد. باورم نشد، گفتم شاید فارسی را متوجه نشده، چندباره پرسیدم. باز دلم آرام نگرفت و به یکی از دانش‌جویانش زنگ زدم و دریافتم که خیلی زود، دکتر یگانه شایگان را از دست دادیم. هنگامی که تازه دانش‌جوی دورهٔ دکترا بودم، چندی توفیق داشتم تا ارسطو را در درس‌های خصوصی و منزل دکتر شایگان بیاموزم. به ارسطو علاقهٔ فراوان داشت، بر یونانی، انگلیسی، فرانسوی، عربی و روسی مسلط بود، و ابن‌سینا را عاشقانه دوست داشت. به او گفتم می‌خواهم رسالهٔ دکترایم را تطبیقی کار کنم. بسیار خوش‌حال شد

ابن‌سینا:  
پیشرفت  
غربی،  
زوال  
شرقی

و گفت که حتّاً اگر دانش‌گاه نپذیرد، باز هم حاضر است مشاوره دهد. تشویق فراوانم کرد که یونانی بیاموزم و مقداری هم به من آموزش داد. کم‌تر استادی را دیدم مانند او شنوا باشد. فروتن، با محبت و شیفته دانستن...

ما معمولاً حداکثر توفیق آشنایی اجمالی با یکی دو روایت کلان درباره فلسفه، گفت‌وگوی تمدن‌ها، مدرنیّت، توسعه و تفکر می‌یابیم. آن‌ها را تنها روایت‌های قابل اعتنا می‌شماریم و کم‌کم آن‌ها را آیدیولوژی می‌سازیم و بدین‌گونه، در چرخه جهل مرکب به نام تولید دانش حرکت می‌کنیم. در گفت‌وگوی حاضر، دکتر یگانه شایگان درباره فلسفه اسلامی و نقش ابن‌سینا و ابن‌رشد، نگاهی کاملاً متفاوت دارد. او نه تنها اطلاعات خوب تاریخی و فلسفی ارائه می‌کند که نیز ما را به فلسفیدن و برآمدن از سیطره بت‌ها فرامی‌خواند و از این‌ره‌گذر، راه خودشناسی می‌نمایاند. یقین که نشر این گفت‌وگو بر مسرت روح حکمت‌دوست استاد می‌افزاید و متعاطیان فلسفه و دانش را نیز بهره می‌بخشد.

**خانم دکتر، سؤال را از این‌جا آغاز می‌کنیم که یکی از مباحث مهم و جدی روزگار ما و مخصوصاً برای ما مسلمانان و شرقی‌ها، رویارویی با تمدن و فرهنگ غربی است. طبیعتاً برای یک فیلسوف، آن چیزی که مهم است، این است که این رویارویی را در بنیان‌های فکری، مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهد. زمانی، مسلمانان با این بنیان‌های فکری رویاروی شدند و این تجربه و فهم آن، برای امروز ما نیز خیلی گران‌قدر است و می‌تواند راه‌گشا باشد.**

**دو نوع رویارویی متفاوت با فلسفه غربی، مخصوصاً فلسفه ارسطویی، در جهان اسلام بوده است: یکی مربوط به ابن‌سینا و دیگری مربوط به ابن‌رشد و شما با هر دو آشنایی دارید. من می‌خواهم از خدمت‌تان استفاده کنم. فرق این دو نوع رویارویی را بیان کنید و بعد، نکات دیگری را پی‌بگیریم.**

یک مسأله خیلی مهم این است که در ایران قبل از اسلام نیز با مکتب ارسطو رابطه بود. البته برای توضیح این‌که ما قبل از اسلام، چه و چه‌طور رابطه‌یی با تفکر ارسطو

داشتیم، ارجاع می‌دهم به یک مقاله خودم که به زبان فارسی هم ترجمه شده است. هر وقت که سُرّیانی‌ها از لحاظ دینی به اشکال می‌افتادند، به ایران مراجعه می‌کردند. ایران در دوران ساسانی، دست‌باز، این‌ها را قبول می‌کرد. در این‌رفت‌وآمدها، سُرّیانی‌ها، تفکر ارسطو، مخصوصاً منطق ارسطو را با خودشان می‌آوردند؛ برای این‌که دفاع از خودشان در روم، از طریق منطق ارسطویی بود. به این دلیل ما مکتب‌های فوق‌العاده‌یی داشتیم در ایران و حتّاً اگر به یاد بیاوریم، هفت - هشت تا فیلسوف معروف یونان، وقتی مکتب آتن (۵۲۹ میلادی) از طریق امپراتور ژوستین، بسته شد، همه آمدند به دربار خسرو انوشیروان. ایشان هم خیلی کمک کردند و اگر ما نبودیم و خسرو انوشیروان نبود، فکر می‌کنم اصلاً تفکر غرب هم به هم ریخته بود. برای این‌که سیتیموس و حرّان تمام تفسیرهای ارسطو را جمع کرده بود. آن‌هایی که ما از دست دادیم در سیتیموس پیدا می‌شود. آن‌ها، قبل از اسلام هم به ما بده کاری دارند. بگذریم. حالا می‌آییم به دوران اسلام و دوران عباسی. چون در ایران خیلی رسم بود که...

**وقتی ایران می‌گویید، یعنی ایران قدیم، ایران بزرگ؟**

ایران بزرگ. ایران بزرگ که می‌گوییم افغانستان هم در آن است، صد درصد. این‌جا مکتب‌های متفاوتی بودند، مخصوصاً مکتبی که نزدیک بغداد بود. بغداد هم به فارسی یعنی خداداد؛ «بغ» یعنی خدا. تیسفون و مداین بود و این‌جا مکتب‌های ارسطویی بودند. وقتی که خلافت عباسی در بغداد مستقر می‌شود، آن‌جا طبیعتاً روبرو می‌شوند با تمام مکتب‌های ارسطویی که در ایران وجود داشته و با علاقه یک دوران خیلی شگوفانی مکتب ترجمه بغداد شروع می‌شود. این‌جا خیلی متون را از سوریانی ترجمه می‌کنند به عربی. یک مقدار متون از پهلوی ترجمه می‌شود. بعد هم، یک مقدار متون از یونانی ترجمه می‌شوند. مترجمین اولیه همه‌شان سوریانی‌ها بودند و این‌ها بودند که خیلی کمک کردند. ابن‌سینا در بعضی از حرف‌هایش به بغدادی‌ها فحش می‌دهد.

**چرا؟**

این یک داستان متفاوتی است: ابن‌سینا، اواخر کارهایش بعد از شفا و نجات - این کارهایش کاملاً مشائی است -



آن طور که من بعد از سال‌ها، هم روی ابن‌سینا، هم روی ابن‌رشد، هم روی ارسطو و تمام شارحین ارسطو، مطالعه کردم، به این نتیجه رسیدم که ارسطو آن چیزی نیست که در غرب مطرح کرده‌اند. اخیراً مکتب جدیدی دارد پیدا می‌شود در غرب و ارسطو را خیلی شبیه ابن‌سینا مطرح می‌کنند. این خیلی جدید است. انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها از این مکتب بی‌خبراند.

از این کارها می‌گذرد و می‌رسد به حکمت مشرقیه که متأسفانه ما تنها از این، منطقش را داریم که از آن چیز زیادی به دست نمی‌آید، بقیه‌اش را نداریم؛ بقیه مباحث همه در اصفهان از بین رفته و بنا بوده که ابن‌سینا همه را دوباره بنویسد که خدا دیگر بهش وقت نداد و متأسفانه فوت کرد. در هر صورت، وقتی هم که انتقاد می‌کند، انتقادش از غربی‌ها و همه مکتب بغداد است. این از یک طرف، از طرف دیگر خودش هم بالآخره، به قول آقای کربن و نالینو، با اسماعیلی‌ها رابطه داشت. می‌گویند پدرش اسماعیلی بوده است. من نمی‌دانم. در هر صورت، شاگردانش خیلی‌هایشان زردشتی بودند. بهمنیار زرتشتی بود. سه تاشان زردشتی بودند. این‌ها زردشتی بودند که به اسلام برگشتند. یعنی می‌خواهم بگویم که تفکر ایرانی هم در اندیشه‌های او مؤثر بود و هنوز از بین نرفته بود. زردشتی‌ها سه صد چهارصد سال در صحنه تفکر حاضر بودند، حتماً موقع ملا صدرا، قرن هفدهم دوباره برمی‌گردند و می‌روند هند و سراغ تفکر زرتشتی. در هر صورت، سنت زردشتی در ایران بود. حالا برگردیم به مسأله ابن‌رشد و ابن‌سینا. ابن‌سینا که می‌دانید قرن دهم میلادی فوت می‌کند، تقریباً ۹۷۰. بعد از فوت ایشان، تمام تفکر ایرانی -

به عربی نوشته یا به فارسی نوشته - همه می‌رود طرف مکتب خیلی مهمی که وقتی عباسی‌ها آمدند بغداد، اموی‌ها رفتند به اسپانیا، اوایل هفت صد میلادی؛ در آنجا یک مکتب خیلی بزرگ به وجود آمد که ابن‌رشد هم جزو آن مکتب بود. مکتب خیلی بزرگی است، هم از لحاظ فلسفی و هم از لحاظ عرفانی که ابن‌عربی را در خود دارد. ابن‌رشد مال قرن سیزدهم میلادی است و ابن‌سینا مال قرن دهم میلادی، یعنی سه قرن با هم فاصله دارند. و در این مدت، قرن یازدهم، بیش‌تر افکار ابن‌سینا از عربی به لاتین در تولد ترجمه می‌شود. یعنی اول ترجمه می‌کردند به زبان محاوره‌یی، که بیش‌تر یهودی‌ها این کار را می‌کردند، بعد از آن ترجمه می‌شد به لاتین کلاسیک. بیش‌تر شفا ترجمه شد. البته بعضی از قسمت‌هایش نشد، که آن‌هم بعد از یک قرن ترجمه شد. این مسأله خیلی مهم است که این تفکر ابن‌سینا به طرف غرب هم می‌رود.

حالا برمی‌گردیم به این که تفسیر ارسطو از طریق ابن‌رشد و ابن‌سینا چرا مهم است. به خاطر این که به عقیده بنده، آن طور که من بعد از سال‌ها، هم روی ابن‌سینا، هم روی ابن‌رشد، هم روی ارسطو و تمام شارحین ارسطو، مطالعه کردم، به این نتیجه رسیدم که ارسطو آن چیزی نیست که در غرب مطرح کرده‌اند. اخیراً مکتب جدیدی دارد پیدا می‌شود در غرب و ارسطو را خیلی شبیه ابن‌سینا مطرح می‌کنند. این خیلی جدید است. انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها از این مکتب بی‌خبراند. این مکتبی است در اروپا که چند تن از استادان یونانی که در بروکسل درس می‌دهند مثل کلو واریتس و آقای برادرز که در آلمان درس می‌دهد. یک چند نفر این‌ها شروع کردند به این بحث که یکتاشناسی خیلی مهم است در ارسطو. در صورتی که قبلاً بر اساس تفسیر ابن‌رشد از ابن‌سینا، می‌گفتند یکتاشناسی را ابن‌سینا از خودش در آورده و در اصل اندیشه افلاطونی است. این انتقاد بر ابن‌سینا که متأثر از افلاطون است، از ابن‌رشد شروع می‌شود. ابن‌رشد در مابعدالطبیعه‌اش این مسأله را مطرح می‌کند. چرا تفسیر این دو تا از ارسطو، این قدر نفوذ مهمی داشتند در شرق و غرب...

**پس مهم این است که این دو در رابطه با بحث یکتاپرستی ارسطو اختلاف نظر دارند؟**

یک مسأله این است. دومین مسأله درباره فرق یا تمایز بین وجود و ماهیت که در ارسطو خیلی روشن است، در اسکندر

افرویدی هم خیلی روشن است و در مکتب شارحین یونانی، خیلی مهم است.

### **خوب، تفاوت ابن سینا و ابن رشد در این بحث چیست؟**

ابن رشد عقیده دارد که ماهیت را از وجود نمی‌شود جدا کرد؛ هر دو یکی‌اند. یعنی وقتی شما می‌خواهید چیزی را تحلیل کنید، ابن سینا می‌گوید ماهیت را می‌شود تحلیل و جدا کرد، ولی در مغز [ذهن]. ولی این تنها تحلیلی مغزی است، هیچ رابطی بی بیرون ندارد. در بیرون حتماً وجود و ماهیه هر دو یکی‌اند، منتها در مغز می‌شود این‌ها را از هم جدا کرد و تحلیل کرد: وقتی که تحلیل می‌کنیم می‌توانیم از ماهیه سخن بگوییم؛ یک شی‌یی ماهیه است، آن چیزی است که هست. سپس، آن هستی را از بیرون بگیرد و زاید بر آن بشود.

### **ولی ابن رشد چی می‌گوید؟**

ابن رشد می‌گوید هم چون خبری نیست. می‌گوید اصلاً این مسأله امکان‌پذیر نیست. ما نمی‌توانیم در تحلیل هم ماهیه را از وجود جدا کنیم. برای این که در آن صورت ماهیت برمی‌گردد به مثل افلاطونی. لذا افلاطونی خواندن ابن سینا، ریشه در ابن رشد دارد. این که امروز فارابی و ابن سینا را در غرب می‌گویند نئو افلاطونی، بر اساس این برداشت ابن رشد است.

### **حُب، غیر از این دو تفاوت. تفاوت‌های دیگر هم دارند یا نه؟**

تفاوت‌های دیگر را هم می‌گوییم. این تفاوت اصلی است. این تفاوت باعث می‌شود که وقتی شما به وجود اهمیت بدهید، تفکر وجودی و مسأله وجودشناسی در یک طرف دنیا که ایران بزرگ بشود، از بین نرود. یعنی وجودشناسی از بین نمی‌رود. ابن سینا این را از ارسطو می‌گیرد، از اسکندر می‌گیرد، از یحیا نحوی می‌گیرد، از همه این‌ها که شارحین یونانی بودند و ترجمه آثارشان به عربی بوده، می‌گیرد. من یک‌یکی این‌ها را ثابت کرده‌ام، چه در کتاب‌های عربی‌یی که از آن‌ها داشتیم، چه کتاب‌های یونانی‌شان. این‌ها ثابت شده‌اند که حتماً این مسأله وجود از ماهیه فرق دارد و سؤالی هم که آدم از کسی می‌کند می‌گوید «هل هو»، یعنی آیا وجود دارد؟ پس آیا وجود هست؟ پس اگر هست، پس چیست؟ «ما هی» پس وجود

از بین نمی‌رود. وجود در شرق می‌ماند و در غرب از بین می‌رود و آقای هایدگر بعداً می‌آید و می‌گوید ما می‌خواهیم حالا چیزی را که فراموش شده، دوباره زنده کنیم.

### **این جا فلسفه، دانشی شهودی نمی‌شود؟ چون وجود را ما شهود می‌کنیم.**

درست است که ما این‌جا حالت شهودی داریم و معنای وجود، معنای زمان نازمانی است. این یک معنایی است که در غرب از بین می‌رود؛ و ماتریالیسم غرب از همین‌جا به وجود می‌آید.

### **تفاوت روی وجود بود و این که ابن رشد می‌گفت که وجود غیر از ماهیت نیست؛ ولی ابن سینا این را درک کرده بود و داشتید ادامه می‌دادید که خوب آن درک ابن رشدی موجب شد در غرب ماتریالیسم به وجود بیاید.**

تعبیر ابن رشد از ارسطو، و نفهمیدن ارسطو توسط ابن رشد، باعث شد که بگوییم یک ارسطوی خیلی دنیوی به غرب شناسانده شد... ابن رشد وقتی که کتاب‌هایش را نوشت، بعد از یک مدتی، شمال آفریقایی‌ها آمدند و اندلس را گرفتند و این باعث شد که با آمدن آن‌ها دیگر اجازه خواندن به کتاب‌های ابن رشد داده نشود. قبل از این که کتاب‌ها را بگیرند و بسوزانند، شاگردانش همه نشستند و همه را نوشتند، خط به خط همه را نوشتند، که یک کپی از هر کدام را بتوانند بفرستند به مصر. وقتی زنده بود این کار را کردند. و بقیه کتاب‌ها را جلو خودش سوزاندند. ولی این کار شاگردانش باعث شد که سوزاندن کتاب‌های عربی‌اش موجب از بین رفتن آثار ابن رشد نشود. چون همان موقع که زنده بود این‌ها به عبری ترجمه شده بود و بعد هم به لاتین ترجمه شد، یعنی ترجمه‌اش خیلی تأثیر گذاشت.

### **شما فکر نمی‌کنید که این برداشت ابن رشدی از ارسطو، واقعاً باعث به وجود آمدن تکنالوژی در غرب شد؟ باعث شد بیکن ظهور کند، نیوتن ظهور کند و غرب پیش‌رفت کند؟**

پیش‌رفت از لحاظ مادی بله. برای این که می‌دانید که در تفکر یونانی، مخصوصاً خود ارسطو، مسأله فیزیک یک مسأله صوری است. یک صورت است، یعنی یک چیز

مادی نیست، یک چیز ذهنی است. و به مرور زمان، فیزیک شد آن چه که...

### فوزیس شد به قول هایدگر فیزیک؟

در حقیقت، طبیعت خودش مثل مابعدالطبیعه بود و متافیزیک با فیزیک شروع می‌شد. از این لحاظ، باید این مسأله را مطرح کرد که ابن‌رشد، وقتی که ارسطو را، تقریباً می‌توانیم بگوییم یک کمی مادی تفسیر کرد، و جاهایی حتّاً وجود را از ماهیت جدا نکرد، فکر کرد که وجود همان ماهیه است و اگر ماهیه است که کاملاً یک چیز تحلیلی به وجود می‌آمد؛ در صورتی که وجود یک چیز داینامیک است و تحلیل‌پذیر نیست. مفهوم وجود را می‌شود تحلیل کرد، اما خود وجود را نه. برای همین، ملاصدرا مخالفت می‌کند با ابن‌سینا.

همین جدایی وجود از ماهیت در خود ارسطو هست، در اسکندر هست، در تمام شارحین اسکندر هست و در ابن‌سینا هست. این مسأله را ابن‌رشد حتّاً در اسکندر هم درست نفهمیده و تفسیرهایی که از اسکندر می‌دهد، تفسیرهایی است که کاملاً با ابن‌سینا فرق دارد. در صورتی که ابن‌سینا خیلی خوب از اسکندر افرودیسی که شارح یونانی قرن دوم میلادی و شش صد سال بعد از خود ارسطو است، و وی را بزرگ‌ترین معلم مشاء می‌گفتند، مطلب را گرفته است. این‌ها به عربی ترجمه شده بود. ابن‌رشد فارابی را هم درست نمی‌فهمید. من در جاهای متفاوت دیده‌ام و در کارم مطرح می‌کنم که فارابی را هم نفهمیده، خیلی مسایل فارابی را نفهمیده است. مثلاً فارابی در کتاب حروف صحبت از لغت خود «وجود» می‌کند و می‌گوید در عربی لغت «بودن» را نداریم و «وَجَد» را به جایش استفاده می‌کنیم در صورتی در فارسی «بودن» هست و «هستی» و «هست» مثل همان «ستین» یونانی است. این ظرفیت زبانی باعث می‌شود که ما این مسأله را بهتر از خود عرب‌ها بتوانیم بفهمیم. ما می‌دانیم که در تفکر عرب، یک فیلسوف بیش‌تر نداشتیم که کندی بود؛ دیگر فیلسوفان بیش‌تر ایرانی بودند یا از این بر دنیا بودند یا حتّاً بعضی هندی بودند. یا این که ابن‌حزم، ابن‌باجه و ابن‌طفیل و از آن بر دنیا. آن‌ها هم بالاخره با خون اسپانیایی قاطی شده بودند.

خانم دکتر، ممکن است کسی درباره‌ی این به قول شما بدفهمی ابن‌رشد، این مطلب ما افغانستانی‌ها را بگوید: شری برخیزد که خیر ما باشد. بدفهمی

### ابن‌رشد به هر حال، بشر را به تکنالوژی رساند.

البته به تکنالوژی رساند، ولی این دلیل بر آن نیست که ما اگر ما همان راه خودمان را ادامه می‌دادیم، ما خودمان به تکنالوژی نمی‌رسیدیم.

### تفکری که بر شهود و وجودگرایی شکل بگیرد می‌تواند به تکنالوژی مدرن برسد؟ یعنی اگر به قول شما فهم ابن‌سینایی را ما ادامه می‌دادیم، به تکنالوژی می‌رسیدیم. چه طور؟

از فیزیک ابن‌سینا. متأسفانه از کتاب طبیعت ابن‌سینا، اگر توجه کنید، یک دانه ترجمه بیش‌تر در فارسی نداریم و هیچ‌کس هم برایش تفسیر و شرح ننوشت. من تز دکترایم روی سماع طبیعی ابن‌سینا بود. بعد، درباره‌ی زمان او و مقایسه‌ی آن با زمان ارسطو. زمان خیلی مسأله مهمی است، هم از لحاظ فیزیک و هم از لحاظ متافیزیک. اگر متافیزیک را می‌خواهیم بفهم بدون زمان، به قول هایدگر، نمی‌فهمیم. اگر فیزیک را می‌خواهیم بفهم بدون زمان نمی‌فهمیم. این دو جنبه‌ی زمان است. به قول هایدگر، زمان روزمره و زمان لازمانی. در متافیزیک، زمان لازمانی است و در ارسطو هم وقتی از وجودِ زمان حرف می‌زند، خودش جدا می‌کند و می‌گوید: وجودِ زمان یک چیز دیگر است، ماهیتِ زمان یک چیز دیگر است. وجود زمان در حقیقت برمی‌گردد به متافیزیک و ماهیت زمان برمی‌گردد به فیزیک. خودش درباره‌ی وجودِ زمان از طریق آپوریا یعنی روش شک و جست‌وجو حرف زده و یک نوع جوابش را داده، منتها در چندین کتاب. ابن‌سینا این اندیشه را برداشته و خیلی روشن گفته از لحاظ مطلق، زمان وجود دارد و آن وقت، شرح وجودش را مطرح کرده که مقصودمان چی است. آن وقت از یک طرف دیگر، در ماهیت زمان هم خیلی رول مهمی بازی کرده ابن‌سینا، آن را ادامه داده درباره‌ی ماهیت و رسانده است به جایی که اصلاً به تفکر میل، میلی یعنی قدرتی که در اشیاء است. این در ارسطو به این شکل نیست.

### زمان تبدیل شده است به میل؟

بله، و گفته که موقعی ما می‌توانیم زمان را بفهمیم که قدرت میل را بتوانیم اندازه‌گیری کنیم. و این البته در کتاب‌های اواخرش است.

### اواخر ابن‌سینا؟

بله، ابن سینا. در کتاب‌های طبیعیات، اواخرش است. این‌ها همه در غرب ترجمه شده در قرن یازدهم. در قرن چهاردهم، لیست ترجمه این‌ها، همه‌شان در کتاب‌خانه پاریس بوده. آن موقعی بود که کسی مثل بریدان می‌آید و فیزیک را به این شکل درمی‌آورد. به شکلی که الآن ما می‌شناسیم بعداً می‌رود به دست نیوتن و...

در قرن چهاردهم، کتاب‌های ابن سینا از کتاب‌خانه گم می‌شوند. این را من سند دارم. (حالا می‌روم برای تان نشان می‌دهم.) لیست این کتاب‌ها اوایل قرن چهاردهم در کتاب‌خانه بوده. این لیست دیگر نیست تا قرن پانزدهم. قرن پانزدهم دوباره پیدا می‌شود. خانم آلبرویل، متخصص ابن سینا در دنیای غرب، عقیده داشتند که این باعث می‌شود که مسأله میل و دینامیسم و حرکت پیشبرنده و اون میلی که این را ادامه می‌دهد، [توسط ابن سینا ابداع شده است]. این را یحیای نحوی شروع کرد؛ ولی ابن سینا این را رسانده به جایی که کاملاً مثل تنوری ایمپتوس (Impetus) است. تنوری ایمپتوس که بعداً در قرن چهاردهم شروع می‌شود با بریدان. یکی دیگر از استادان من در هاروارد هم روی این مسأله کار کردند.

یعنی می‌خواهم بگویم که ما با همین تفکری که داشتیم می‌توانستیم برویم از طریق تفکر خودمان، یعنی تفکر رازی و ابن سینا و... طرف تکنالوژی جدید.

یحیای نحوی اولین کسی بود که بر تفکر ارسطو در مورد حرکت، شک ایجاد کرد. ارسطو ادعای مضحکی دارد و می‌گوید که باد و آب [یعنی طبیعتِ اشیاء] است که موجب ادامه یافتن حرکت می‌شود. یحیای نحوی گفت که نه این طور نیست؛ علت حرکت در فیزیک، یک چیز پرتاب‌کننده است. [همان‌طور که گفتیم] بحث ماهیت حرکت در علم فیزیک به ماهیت زمان و از لحاظ دانش متافیزیک به زمان و نیز لازمانی مربوط می‌شود. در هر صورت، به نظر یحیای نحوی، وقتی چیزی را پرتاب می‌کنیم، قدرتی که از دست یا چیز پرتاب‌کننده به شیء متحرک داده (و ابن سینا به آن عنوان «میل» را می‌دهد)، آن را به حرکت درمی‌آورد و وقتی این میل یا قدرت تمام شد، شیء متحرک می‌افتد. ابن سینا می‌گوید این درست است، اما باید افزود که افتادن شیء، پرتاب‌شده، تنها به دلیل میلی نیست که در آن است و تمام شده، بل که هم‌چنین به دلیل تأثیر بیرونی است. اگر تأثیری از بیرون باشد و خلاء نباشد، آن موقع این تأثیر بیرونی است که این شیء را می‌اندازد. اگر تأثیر بیرونی بیش‌تر باشد، شیء زودتر می‌افتد اگر کم‌تر باشد دیرتر می‌افتد. اگر نباشد به حرکتش ادامه می‌دهد، عین موشک‌هایی که دارند دور ما می‌چرخند. اولین کسی که این حرف را زد ابن سینا بود. هیچ‌کسی دیگر هم نگفته بود.

### پس یعنی واقعاً از ابن سینا می‌شود فیزیک نیوتن یا تئوری اینرسی (inertia) را گرفت؟

آره می‌شود تئوری اینرسی را گرفت. همین را بریدان گرفت. و البته این کتاب‌های ابن سینا یک قرن در کتاب‌خانه پاریس گم و دور می‌شود. بعد دوباره برمی‌گردند. در آن مدت است که بریدان این‌ها را مطرح می‌کند. از بریدان می‌رود به بقیه تا می‌رسد به گالیله، به نیوتن و...

### پس در واقع شما معتقدید که علت عقب‌مانده‌گی ما این است که ما تفکر را و خود بوعلی سینا را اصلاً جدی نگرفتیم؟

بخشید که این طوری می‌گویم که البته شامل خودم هم می‌شود؛ مشکل ما، خودمانیم، یعنی ما فقط به بعضی چیزها بیش‌تر اهمیت دادیم. آدم در بررسی فلسفه ابن سینا می‌تواند هم به خدا اهمیت بدهد، هم به طب اهمیت بدهد، هم به عالم طبیعت فیزیکی اهمیت بدهد، به همه چیز می‌تواند اهمیت بدهد. آدم نمی‌تواند که یک‌بعدی بشود. ما بعد از

### یعنی واقعاً فیزیک ابن سینا ما را به فیزیک نیوتن می‌رساند؟

صد درصد. این موضوع تز دکترای یک شاگرد من است که الآن دارد دکترایش را با من می‌گذراند. ما می‌خواهیم این را قشنگ و روشن ثابت کنیم که فیزیک ابن سینا، تکامل فیزیک ارسطویی و فیزیک یحیای نحوی است. فیزیک ارسطو خیلی بغرنج است. یحیای نحوی می‌گوید وقتی پرتاب‌کننده، یک چیزی را پرتاب می‌کند، این میل یا این قدرتی که از دست بیرونی یا پرتاب‌کننده به آن داده شده، در آن شیء پرتاب‌شده می‌ماند تا موقعی که این قدرت انتقالی از دست پرتاب‌کننده تمام شد، و سپس آن شیء می‌افتد. ابن سینا می‌گوید این درست است. مع ذلک، یک جای دیگر اضافه می‌کند و می‌گوید این را که پرتاب می‌کنیم آن چیز که باعث می‌شود این بیفتد، این نیست که تنها میلش تمام می‌شود...



ابن سینا می‌توانم بگویم تقریباً یک‌بعدی شدیم. چهارصد سال اخیر که از همه پیش‌تر و اصلاً نگذاشتیم چیزهایی دیگر به وجود بیاید. چنان‌که ما هزارها کتاب روی الهیات ابن‌سینا داریم، یک کتاب روی طبیعت‌ش نداریم. چرا نیست؟ خوب اگر ما روی تفکر خودمان کار می‌کردیم [این وضع را نداشتیم]. حالا مثالی می‌زنم. در هزار و چهار صد و نود و دو، وقتی آخرین مسلمان‌ها را از اندلس بیرون کردند، مسیحی‌ها یعنی حتی پادشاه آراگون (Ferdinand II of Aragon) و ملکه، همه می‌گفتند که حالا چه خاک بر سرمان بریزیم، چون تمام تمدن اروپا از اسپانیا می‌رفت. و با رفتن عربها تمدن‌مان هم از دست می‌رود. یعنی می‌رویم به قرون سیاه وسطی. اما آن سال، سالی بود که خود اسپانیایی‌ها آمریکا را کشف کردند. این کشف باعث شد که اصلاً همه چیز عوض شد. یکی از دلایل خیلی مهم رشد تکنولوژی به عقیده من، کشف آمریکا است. برای این‌که با کشف آمریکا متوجه شدند که فیزیک ارسطویی به هیچ دردی نمی‌خورد.

### چرا؟

برای این‌که فیزیک ارسطویی نمی‌توانست به مسایل جدید پاسخ دهد. تمام مسایل عوض شده بود، مرکز دنیا بودن، از لحاظ جغرافیایی [اکتشافات کاملاً جدیدی روی داد] و دیگر مسأله جهت‌یابی [با آن فیزیک و جغرافی معنا نداشت]. مسأله پزشکی تغییر کرد، چون برخی مرض‌هایی که این‌جا کشنده بود آن‌جا دیگر کشنده نبود. با کشف این قاره جدید، علم هم مجبور شد به مسایل روزمره اهمیت بیش‌تر بدهد. کارهای ارسطو گذاشته شد کنار. از این طرف، ما چون کشفی نکرده بودیم. همین جور دور و بر خودمان ماندیم. تنها همان چیزی را که داشتیم ادامه دادیم. حتاً آن‌هایی هم که اختراع کرده بودیم گذاشتیم کنار. همه‌اش رفتیم دنبال الهیات. البته الهیات و کلام هم خیلی مهم است، ولی همه چیز با هم مهم است. و آن‌جا چون تفکر ارسطو از طریق ابن‌رشد شناخته شده بود در غرب، آن‌ها دیگر به یک جای رسیده بودند که همه‌اش متفکرین قرون وسطا که همه متکلم بودند نه فیلسوف، همه‌شان آن قدر منطق و مناقشه کردند که به هیچ‌جای نرسیدند. تا جایی که

بیکن در قرن شانزدهم می‌آید و می‌گوید این [اندیشه‌ها] ما را دیوانه کرد. می‌گوید این حرف‌هایی که این‌ها از ارسطو دارند می‌گویند همه‌اش بت‌های مغزی (Idols of the mind) است که اصلاً وجود خارجی ندارد. همین سیری که از بیکن شروع شد ادامه داشت تا رفتند به مکتب انگلیسی‌ها که مکتب تجربه‌گرایان بود و یواش یواش، به کل از تفکر ارسطو دور شدند. در فرانسه، در دنیای کانتینتال، به قول خودشان، و آن‌جا هم دکاخت آمد و دنیا را دو تا کرد، دنیای بیرون را از دنیای درون ما جدا کرد.

### یعنی سوژه و آژنه را به وجود آورد؟

آره. البته آن هم ریشه‌اش به ابن‌سینا برمی‌گردد.

### پس این‌که غربی‌ها می‌گویند ما از ارسطو و افلاطون بریدیم و به تمدن رسیدیم، منظور ارسطوی ابن‌رشدی است؟

تقریباً. برای این‌که غرب ابن‌رشد را حقیقتاً مفسر اصلی ارسطو می‌داند. برای این‌که او هم این کار را کرد. برعکس ابن‌سینا که کتاب‌هایش را از ذهن خودش می‌نوشت، نه شرح ارسطو.

### برای امروز ما چه چیزهایی از ابن‌سینا درس آموز

#### است؟ چه چیزهایی می‌توانیم از ابن‌سینا بیاموزیم؟

دو چیز خیلی مهم است: یکی‌اش ترجمه الهیات ابن‌سینا به لاتین. همان قرن یازدهم. معقول اول معقول دوم که به (intention) ترجمه شده. این لغت می‌رسد به برنتانو و می‌رسد به هوسرل و می‌شود انتنسونیلیتی (intentionality). از این‌جا گرفته می‌شود که الآن لغت انتنسونیلیتی را به فارسی چیز دیگر ترجمه می‌کنند در صورتی که لغت اصلی‌اش از ترجمه الهیات ابن‌سینا است به لاتین، انتنسیال. می‌تواند بگویند معنی اول و معنی دوم، عوض این‌که ده تا اسم جدید برایش درست کنند. اون مسأله هم خیلی مهم است چون از آن‌جا مسأله انتنسیون است که در ارسطو بوده، در اسکندر هم بوده و در ابن‌سینا خیلی به اوج می‌رسد. ببینید اگر انتنسیونلیته (معقول/معنا) باشد شما دنیای خارج و عینی را می‌شناسید. اگر نباشد نمی‌شناسید. در ذهن خود می‌مانید.

#### بحث التفات کردن به خارج؟

حالا شما اسمش را هر چه بگذارید، ولی این از معنی اول و دوم ابن‌سینا می‌آید. یعنی آن‌چه که به بیرون ارتباط دارد؛ یعنی دنیای بیرون را فراموش نمی‌کردند.

### این یک نکته، گفتید دو نکته از ابن‌سینا می‌توان آموخت.

بینید از یک طرف در غرب، تفکر می‌شود سوبرکتیو، از طرف دیگر، آبرکتیوش هم می‌شود فیزیکی. این دو تا دیگر با هم ربط ندارند. دو تا کاملاً بی‌ربط‌اند با هم. آنچه که در غرب اتفاق می‌افتد طبیعت را می‌گیرند و به فشار می‌آوردند زیر اراده خودشان، یعنی می‌خواهند آن را خودشان بسازند، یک چیزی ازش بسازند که انسان رویش حکومت می‌کند نه دیگر خدا و نه خود طبیعت. دیگر کسی به طبیعت گوش نمی‌دهد. در شرق این اتفاق نمی‌افتد. این شکسته‌گی بر بیرون و دنیای داخل واقع نمی‌شود. ما از تنبلی نمی‌رویم دنبال علمی که در قرون وسطی به وجود آورده بودیم و حتاً اجازه نمی‌دهیم کسی بنویسد. چنان‌که می‌دانید دوران صفوی ما، حتاً شعرای مان که به فارسی می‌نوشتند، همه‌شان رفتند هند. اصلاً یک دانه شاعر صفوی ما در ایران نداریم. آنچه که می‌ماند از این‌ها فیلسوفان، مکتب اصفهان را داریم. مکتب اصفهان هم همه را به عربی می‌نویسد که آقای شاه اسماعیل و شاه عباس که خودشان هم شهری من و مثل من ترک بوده نفهمند (با خنده) و جان سالم به در بُردند.

### **این یک نکته، نکته دیگر که گفتید از ابن‌سینا می‌آموزیم؟**

یکی‌اش همین مسأله فنومولوژی پدیدارشناسی است که ریشه‌اش دوباره به ابن‌سینا برمی‌گردد، البته به ارسطو، منتها ابن‌سینا خیلی رویش کار کرد و تأییدش کرد.

### **واقعاً روی پدیدارشناسی؟**

حتماً. برمی‌گردد به ابن‌سینا.

### **در چه مسأله‌یی ابن‌سینا روی این بحث کار کرده؟**

فنومولوژی برمی‌گردد اصلاً به ارسطو. منتها در ابن‌سینا خیلی روشن شده است؛ این از ابن‌سینا گرفته شده، ولی در حقیقت در بحث استقرای ارسطو است. استقرا به معنای این‌که ما از نمود شروع می‌کنیم و می‌رویم به بود می‌رسیم. اصلاً باید برایش بگویند نمودشناسی. اصطلاح پدیده‌شناسی خنده‌دار است به عقیده من. باید بگویند «نمودشناسی». به فارسی هم قشنگ می‌آید. از نمود می‌رویم به بود. بعد، تحویل فکری می‌شود از آنچه که ظاهر است می‌رود به باطن. این در غرب از بین رفت چندین سال. از قرن هفدهم دیگر مرد، تا اواخر نوزدهم

که با برنتانو شروع شد. دوباره فهمیدند که ما چی جور می‌توانیم با وجود خارجی رابطه برقرار کنیم.

### **خوب، آخرین حرف شما در رابطه با بوعلی سینا و برای ما چیست؟**

والله من عقیده دارم که دانش‌جویان دانش‌گاه‌ها باید حتماً نه تنها الهیات، بل باید کتاب‌های دیگر مخصوصاً طبیعیات و سماع طبیعی ابن‌سینا و بقیه را مطالعه کنند و بتوانند یواش‌یواش با غرب مقایسه کنند و روی تفکر خودی از معقول به معنای انتشونیلتی خیلی کار بشود. برای این البته جوانان امروز ما، چه در افغانستان و در ایران، باید حتماً زبان بدانند. با زبان انگلیسی تنها نمی‌شود. باید حتماً فرانسه بدانند، آلمانی بدانند، یونانی بدانند، لاتین هم بدانند، به اضافه عربی. غیر از این‌ها، ما همه کارهای مان از طریق ترجمه است. و این ترجمه هیچ دردی را درمان نمی‌کند. برای این‌که ما خودمان را دوباره بشناسیم و بتوانیم با شناخت خودمان برویم جلو. به قول برادرم، به فرانسه «نی نی» نشویم، یعنی نی این بشویم و نی آن. چون ما نه خود را می‌شناسیم و نه غرب را، باید هر دو را بشناسیم. هر دو را که شناختیم می‌توانیم برویم جلو و اگر نه، اگر غرب را بشناسیم و شرق را نشناسیم، نمی‌توانیم برویم جلو و اگر شرق را بشناسیم و غرب را نشناسیم، باز هم محکومیم به عقب‌مانده‌گی. این‌که باید هر دو را بدانیم و فکرهای مان باز شود و آن‌چه را که اصیل است، از هر دو نگه داریم.

### **به عنوان آخرین پرسش، از نظر شما ابن‌سینا از یک فیلسوف شرقی مسلمان امروزی یا متعاطی و**

### **پژوهش‌گر فلسفی چی انتظاری دارد؟**

والله امروزه خیلی مسؤولیت بر گردن فیلسوف جوان شرقی است، مخصوصاً قسمت ما. چون ما به قول ژاپنی‌ها، مثلاً پرفسور ایزوتسو که استاد من هم بود، می‌گفت تنها جایی که می‌تواند در این دنیای امروز فلسفه را به یک جایی برساند و تفکر را برساند همان ایران است. برای این، قبل از انقلاب ما دانش‌جویان ژاپنی خیلی داشتیم. استادان خیلی بزرگ آمده بودند. آن‌ها عقیده داشتند که مکتب ما چون با مکتب غرب خیلی شبیه است، مثلاً در منطق. خود ابن‌سینا منطق مشاء را خیلی جلو برد. این مسأله هم خیلی مهم است؛ ولی فراموش نشود که منطق مشاء، منطق ملاصدرا، منطق تمام ارسطو و این‌ها همیشه مربوط به وجودشناسی است، منطق زبان‌شناسی نیست. مثل منطق تحلیلی که اصلاً به وجودشناسی ربط ندارد. ما می‌توانیم این کار را بکنیم با بودشناسی خودمان.